

به یاد دوست فرزانه‌ام، دکتر سید علی اکبر حسینی

۲۴ فروردین ۹۴

دانشگاه شیراز پیش از انقلاب به جای دو دانشکده جدا از هم، «علوم» و «ادبیات» یک دانشکده «علوم و ادبیات» داشت. از نظام دانشگاه‌های آمریکا اقتباس کرده بود. هر دانشجوی تازه وارد به دانشگاه، صرف‌نظر از رشته قبولی‌اش، موظف بود مقدماتی از علوم و علوم انسانی و ادبیات و مقوله‌های دیگر یاد بگیرد و متخصص یک بعدی از دانشگاه بیرون نرود. برای اساتید دانشگاه و دانشکده هم نعمتی بود که نزدیک هم باشند و جدا از معارفی که خود تدریس می‌کردند، از نقطه نظرهای همکاران دیگرشان در رشته‌های دیگر دانش بشری آگاه شوند. فیزیک‌دان از تفکر رایج در رشته روان‌شناسی آگاه شود و تاریخ‌دان از نحوه استدلال ریاضی‌دان اطلاع یابد.

من در دانشکده علوم و ادبیات دانشگاه شیراز در سال ۱۳۴۵ با دکتر سید علی اکبر حسینی آشنا شدم. او چند سالی از من بزرگ‌تر بود و من دو سه سالی زودتر از او در شیراز بودم. او در روانشناسی تربیتی تخصص داشت و من فیزیک یاد گرفته بودم. علاوه بر تخصص رسمی دانشگاهی، علی اکبر حسینی در معارف دینی در حد یک فقیه بود. من نیز از ایام کودکی در خانواده و دبستان و دبیرستان با آداب و فرهنگ و تاریخ و تفکر اسلامی انس داشتم (و دارم). می‌توانستیم وجوه اشتراکی در گفتار و کردار همدیگر پیدا کنیم و معاشرت خوشی با هم داشته باشیم. هر دو جوان بودیم و بالطبع همسران و بچه‌هایمان هم در یک ردیف بودند. می‌توانستیم با هم به پیک نیک به‌رویم یا در جمع انس دوستان دیگرمان باشیم، به‌گوئیم و به‌شنویم. به شوخی و جدی همدیگر، محیط کار، و زندگی‌مان را نقد کنیم.

لازم می‌دانم از کرمانی‌ها تعریف کنم تا مبادا روح شادروان باستانی پاریزی را آزرده باشم. روی هم رفته آدم‌های خلیقی‌اند. دوست ما علی اکبر حسینی نه تنها آنچه را خوبان همه داشتند به تنهایی داشت و خلیق و خوش صحبت بود، طنز هم می‌گفت. ولی طنزهایش گزنده نبود. به مسائل اجتماعی علاقه‌مند بود ولی جوش نمی‌زد.

من سی و سه به شیراز و شیرازی خدمت کرده‌ام. اگر به عقب برگردم و بخواهم از موهبت‌هایی که داشتم نام ببرم، در صدر یادمانده‌هایم، دوستی خانوادگی با تعداد انگشت‌شماری از هم‌کاران دانشگاهی‌ام بود و علی اکبر حسینی و همسر بسیار متشخص و بچه‌های نازنین‌اش در جزو آن‌ها خواهند بود. الحمدلله بچه‌های نازنینی که نام بردم الان مردان و زنان برومند و //اند و نام پدر را به نیکی نگاه می‌دارند.

سال‌های انقلاب سال‌های جوش و خروش و داوری‌های بجا و نابجا بود. ساواک مورد حمله و اتهام بود. گفته می‌شد نیم میلیون خبر چین و کارگزار دارد و همگی از اشقیای هستند. در مجال صحبتی که با دوستم دکتر حسینی داشتم همین عدد نیم میلیون به میان آمد. گفتم اگر این همه آدم بد در جمعیت سی و چند میلیونی داریم وای به حال ما و کشورمان که اصلاح‌شدنی نخواهد بود و باید منتظر فاجعه‌ها باشیم. استدلال کردم تعداد آدم‌های بدمان نباید این همه زیاد باشند و امید به اصلاح را نباید این همه اندک ببینیم. علی‌اکبر امید به اصلاح داشت ولی نیم میلیون را اغراق نمی‌دانست. نمی‌دانم پس از گذشت سی و چند سال نظر کدام از ما صائب بوده است.

برای دوست بسیار گرامی‌ام از خداوند بزرگ و رحیم و رحمان رحمت و مغفرت طلب می‌کنم برای همسر همه عمرش روزگار آسوده و سالیان دراز آرزو دارم. برای فرزندان برومند و رشیدش نیک‌نامی و کام‌کاری می‌خواهم.

یوسف ثبوتی

زنجان، بیست و چهارم فروردین یک هزار و سیصد و نود و چهار